

اسکندر رومی<sup>۱</sup> را پرسیدند که دیار<sup>۲</sup> مشرق و مغرب به چه<sup>۳</sup> گرفتی که ملوک<sup>۴</sup> پیشین<sup>۵</sup> را خزاین<sup>۶</sup> و عمر و لشکر  
بیش از این بود و چنین فتحی<sup>۷</sup> میسر<sup>۸</sup> نشد؟ گفت: به عون<sup>۹</sup> خدای عزوجل<sup>۱۰</sup>، هر مملکت<sup>۱۱</sup> را که بگرفتم  
رعیتش<sup>۱۲</sup> نیازردم و نام پادشاهان جز بنیکی نبردم<sup>۱۳</sup>.

بزرگش نخوانند اهل<sup>۱۴</sup> خرد<sup>۱۵</sup>      که نام بزرگان بزشتی برده<sup>۱۶</sup>

بزرگش نخوانند اهل "خرد"      که نام بزرگان بزشتی برده

۱. اسکندر مقدونی. ۲. (ج. دار) سرزمین‌ها، کشورها. ۳. چگونه. ۴. (ج. ملک) پادشاهان. ۵. قدیم، قبلی. ۶. (ج. خزانه) گنجینه‌ها، پول.  
۷. پیروزی. ۸. ممکن. ۹. یاری، پشتیبانی. ۱۰. عزیز و بزرگ. ۱۱. کشور. ۱۲. مردم معمول. ۱۳. نگفتم. ۱۴. آدم‌ها. ۱۵. فیلسوف.  
۱۶. زشتی گفتن.